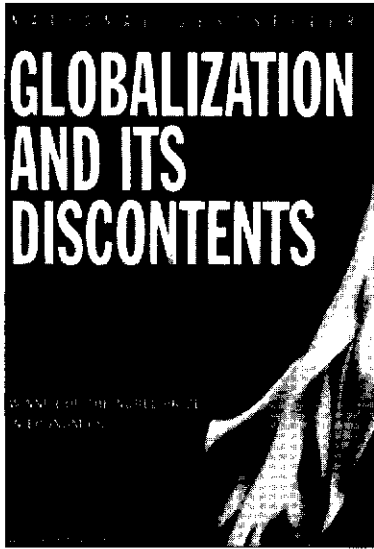
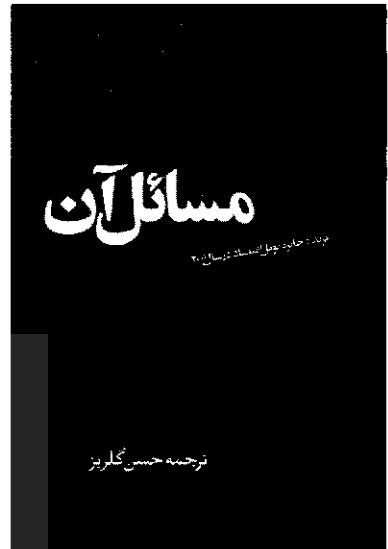


جهانی شدن یک قبا برای همه



سید مسعود موسوی شفقایی
دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تهران

- Globalization and Its Discontents *
- Joseph E. Stiglitz
- New York Norton Company
- 2002



ترجمه حسن گلرین

دارد، امکان تنظیم الگوهایی را که نگاه عمیق تری به موضوع بیکاری دارند فراهم می‌آورد، الگوهایی که نوسانات، یعنی کسادبها و رکودهای مزمین سرمایه‌داری را توضیح می‌دهند. چنین نظریه‌هایی تأثیر زیادی روی سیاستگذارها دارند و این در حالی است که صندوق بین المللی پول بارها بر خلاف این اصول عمل کرده است. مؤلف به دفعات شاهد ناکامیهای بازارها و دولتها بوده است و به تعبیر خودش: «این قدر ساده نبودم که فکر کنم دولتها تمام اشکالات بازارها را مرتفع می‌کنند. همچنین آن قدر هم نادان نبودم که خیال کنم بازارها تمامی مسائل جامعه را حل و فصل می‌کنند». (P. XIII) وی به صراحت اذعان می‌کند که تصمیمات در نهادهای بین المللی پر قدرتی نظیر صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و یا دولت کلینتون بر پایه معجونی از اینتلوژری و اقتصاد نادرست اتخاذ می‌شوند، تصمیماتی که بعضاً بر منافع گروههای خاصی پرده کشیده‌اند. به هنگام بحران، صندوق راه حلهایی ارائه می‌کند که اگر هم متعارف باشند ولی کهنه و نامناسب‌اند. از دید صندوق همیشه صرفاً یک نسخه برای درمان تمام دردها وجود دارد.

به نظر استیگلیتز جهانی شدن اساساً همان نزدیک شدن کشورها و ملت‌های جهان است که خود نتیجه کاهش شدید هزینه‌های حمل و نقل و ارتباطات و نیز رفع موانع مصنوعی است که در مسیر جریان کالاها و خدمات، سرمایه، دانش و تا حدود زیادی افراد قرار داشته است. جهانی شدن به معنی رفع موانع تجارت آزاد و ادغام هر چه بیشتر اقتصادهای ملی، می‌تواند نیرویی مثبت باشد و به طور بالقوه قادر است برای همه و به ویژه تنگدستان منشأ برکت شود. لیکن همچنین بر این باور است که اگر قرار است چنین شود، راهی که جهانی شدن در آن افتاده و از جمله موافقت نامه‌های تجاری بین المللی که نقش مهمی در رفع موانع، ایفا می‌کنند و نیز سیاستهایی که بر کشورهای در حال توسعه در فرآیند جهانی شدن تحمیل شده‌اند باید از اساس مورد بازنگری قرار گیرند.

دیدگاه جوزف استیگلیتز برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۲۰۰۱ از این حیث می‌تواند حائز اهمیت باشد که وی علاوه بر سابقه دانشگاهی، تجارب اجرایی ذی‌قیمتی در رابطه با جهانی شدن و مسائل آن داشته است. وی پس از سالها پژوهش و تدریس، در سال ۱۹۹۳ محیط دانشگاهی را رها کرده و در شورای مشاوران اقتصادی کاخ سفید در دولت کلینتون مشغول فعالیت شد و حتی پس از مدتی به ریاست این شورا رسید. در سال ۱۹۹۷ با عنوان سراقصاددان و معاون ارشد وارد بانک جهانی شد. دوره مسئولیتهای وی در دهه ۱۹۹۰ مصادف بود با تحولات بنیادین در نظام بین الملل و ظهور فرآیند جهانی شدن. هنگامی که روسیه گذار نظام خود از کمونیسم را آغاز کرد، استیگلیتز در کاخ سفید بود و زمانی که بحران مالی ۱۹۹۷ در آسیای شرقی روی داد، او در بانک جهانی حضور داشت. وی پیش از ورود به کاخ سفید اوقات خود را صرف تحقیق و نگارش در حوزه‌هایی نظیر اقتصاد بخش عمومی، توسعه، سیاست پولی، ورشکستگی، اداره امور شرکتها، شفافیت و دسترسی به اطلاعات کرده بود. استیگلیتز علاوه بر اینها برای حدود بیست سال (از ۱۹۸۰) درگیر مباحث مربوط به گذار از کمونیسم به اقتصاد بازار بوده است. تجارب وی در حوزه مطالعات توسعه نیز به سالهای ۱۹۷۱-۱۹۶۹ باز می‌گردد، زمانی که در کنیا شغل دانشگاهی داشت.

استیگلیتز معتقد است، دولتها می‌توانند و باید سیاستهایی برای رشد کشورشان برگزینند، ولی در عین حال منافع این رشد باید به صورتی عادلانه میان همه تقسیم شود. وی همچنین به خصوصی سازی به معنی فروش انحصارات دولتی به شرکتهای خصوصی اعتقاد دارد، ولی به شرطی که شرکتها را وادار کند تا کارآمدتر شده و قیمت را برای مصرف کنندگان محصولاتشان پایین بیاورند. این امر در صورتی روی می‌دهد که بازارها رقابتی باشند و به همین دلیل وی از سیاستهایی که رقابت را تشویق می‌کنند طرفداری می‌کند. به نظر وی اقتصاد اطلاعات با تحلیلهای بهتری که از بازارهای نیروی کار، سرمایه و محصولات

مؤلف در فصل اول این سؤال را مطرح می‌کند که چرا جهانی شدن، نیرویی که جنبه‌های مثبت فراوانی دارد تا این حد بحث‌انگیز شده است؟ وی جهانی شدن را نه یکسره منفی می‌داند و نه تماماً مثبت. او اشاره می‌کند که گسترش تجارت بین‌الملل در عصر جهانی شدن به بسیاری از کشورها کمک کرده تا رشدی سریع‌تر از معمول داشته باشند. جهانی شدن احساس انزوا را در جهان در حال توسعه تخفیف بخشیده و به مردم این کشورها امکان داده به دانشی دست یابند که یک قرن پیش حتی در اختیار مرفه‌ترین افراد هیچ کشوری قرار نداشت. البته گروهی از طرفداران جهانی شدن درباره میزان مثبت بودن اثرات آن اغراق می‌کنند. از نظر اینان، جهانی شدن که نوعاً با پذیرش سرمایه‌داری آمریکایی مترادف است، به خودی خود پیشرفت محسوب می‌شود و کشورهای در حال توسعه اگر مایل اند رشد کنند و علیه فقر و تنگدستی مبارزه نمایند باید آن را بپذیرند. البته واقعیت این است که علی‌رغم وعده‌های مکرر درباره کاهش فقر در دهه پایانی قرن بیستم، تعداد واقعی افرادی که در فقر به سر می‌برند عملاً به حدود یکصد میلیون نفر افزایش یافته است. مؤلف برای بررسی مشکلات جهانی شدن و درک جنبه‌های منفی آن توجه خود را به سه نهاد عمده‌ای که متولی جهانی شدن اند معطوف می‌کند: صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی. (P.10) وی نشان می‌دهد که این نهادها نه فقط تحت سلطه ثروتمندترین کشورهای صنعتی اند، بلکه زیر نظر گروه‌های با نفوذ تجاری و مالی این کشورها هستند.

به این ترتیب در حالی که جهانی شدن به خودی خود نه مثبت است، نه منفی و توان آن را دارد که پیامدهای بسیار خوبی به بار آورد (P. 20) به دلیل سلطه نهادهای فوق و سیاست‌گذاریهایی نادرست، در حال حاضر باعث ناخشنودی کشورها و ملت‌های در حال توسعه شده است.

نویسنده در فصل دوم تحت عنوان خلف وعده‌ها با جزئیات بیشتری به بررسی عملکرد بانک جهانی و صندوق می‌پردازد. وی با طنز تلخی به مایادآوری می‌کند که هدف این دو نهاد به ترتیب از بین بردن فقر در جهان و حفظ ثبات اقتصاد و تجارت جهانی بوده است. (P.45) استیگلیتز نحوه تصمیم‌گیری مسئولین این نهادها درباره کشورهای در حال توسعه را به عملیات جنگی مدرن تشبیه می‌کند. این عملیات طوری طراحی می‌شوند که افراد با هم تماسی نداشته و بمبها از ارتفاع ۵۰۰۰۰ پایی بر سر مردم رها شوند، تصمیم‌گیرندگان این نهادها نیز از داخل هتلهای و سائنه‌های مجلل بدون اینکه احساس و درک دقیقی از پیامد سیاست‌های تجویزی و حتی تحمیلی‌شان برای فقرا داشته باشند، تصمیم‌گیری می‌کنند. استیگلیتز در خصوص عملکرد اشتباه صندوق بین‌المللی پول و قضاوت‌ها و استدلال‌های نادرست اقتصادی این نهاد در انیوپی، بوتسوانا اوگاندا و... شواهد فراوانی ارائه می‌کند. وی اصطلاحاً این نحوه عملکرد را «سیاست یک قبا برای همه» می‌خواند. به علاوه علی‌رغم اینکه صندوق همواره می‌کوشد نشان دهد که ماورای امور سیاسی است ولی در واقع تصمیم به وام دهی توسط صندوق یک تصمیم سیاسی است. البته دیدگاهها در بانک جهانی تا حدی متفاوت از صندوق است. در بانک جهانی این اعتقاد وجود دارد که مشارکت کشورها در تنظیم برنامه‌ها مهم است و سیاستها را نمی‌توان بر آنها تحمیل کرد. به هر حال در مجموعه می‌توان گفت که سازمان‌های بین‌المللی به آن نوع مسئولیت‌پذیری مستقیم که از نهاد‌های عمومی در مردم‌سالاریهای مدرن انتظار داریم تن نداده‌اند. (P.52).

مؤلف در فصل سوم با دید موشکافانه‌تری به بررسی سه اصل از سیاست‌های صندوق یعنی ریاضت مالی، خصوصی سازی و آزاد سازی بازارها که در سراسر دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ توصیه می‌شدند می‌پردازد. وی نشان می‌دهد که این قبیل سیاستها به خودی خود و ذاتاً منجر به اثرات مثبت نمی‌شوند. ریاضت مالی بیش از حد سخت‌گیرانه‌ای که تحت شرایط نامناسبی پیاده شود می‌تواند رکود ایجاد کند. متأسفانه هم صندوق و هم بانک جهانی تأکید دارند که

راهی که جهانی شدن در آن افتاده و از جمله موافقت نامه‌های تجاری بین‌المللی که نقش مهمی در رفع موانع، ایفا می‌کنند و نیز سیاست‌هایی که بر کشورهای در حال توسعه در فرآیند جهانی شدن تحمیل شده‌اند باید از اساس مورد بازنگری قرار گیرند

کشورهای غربی،

آزاد سازی را برای محصولات صادراتی خود می‌خواهند و در عین حال به حمایت از بخشهایی از اقتصادشان که احیاناً نمی‌توانند با کشورهای در حال توسعه رقابت کنند،

ادامه می‌دهند

خصوصی‌سازی باید سریع انجام شود. فرض آنها این بوده است که بخش خصوصی فوراً جای خالی دولت را پر می‌کند. استیگلیتز این مفروضات خوش‌باورانه و در مواردی ایدئولوژیک را نقد می‌کند و نشان می‌دهد مسئله دولت و بازار بسیار پیچیده‌تر از این است که صرفاً با یک یا دو متغیر بتوان آن را کنترل و مسیرش را پیش بینی کرد. وی همین نقد را به آزادسازی به معنی حذف مداخله دولت در بازارهای مالی، بازار سرمایه و رفع موانع تجاری - اداری وارد می‌کند. فرض بر این است که آزاد سازی تجارت، در آمد کشور را با سوق دادن منابع از کاربردهای غیر مولد به کاربردهای مولد بالا می‌برد (بهره‌مندی از مزیت نسبی). نگارنده نشان می‌دهد که آزاد سازی ضرورتاً به نتیجه فوق نمی‌انجامد. (P.59) کشورهای غربی، آزاد سازی را برای محصولات صادراتی خود می‌خواهند و در عین حال به حمایت از بخشهایی از اقتصادشان که احیاناً نمی‌توانند با کشورهای در حال توسعه رقابت کنند، ادامه می‌دهند. تصور عمومی بر این است که خصوصی‌سازی، آزاد سازی و تثبیت اقتصاد کلان باید فضایی به وجود آورد که سرمایه و از جمله سرمایه‌ خارجی را جذب کند. (P.68) استیگلیتز این اسطوره را نیز زیر سؤال می‌برد. در واقع وی اصل خصوصی سازی، آزاد سازی، تثبیت اقتصاد کلان و جذب سرمایه‌گذاری خارجی را زیان آور نمی‌داند بلکه معتقد است صندوق در ترتیب انجام این امور و نیز شتاب و سرعت آنها اشتباه کرده و به زمینه‌های اجتماعی و شرایط خاص هر جامعه توجه نکرده است.

استیگلیتز در فصل چهارم به موضوع سیاست‌های غلط صندوق در بحران شرق آسیا می‌پردازد. از آنجا که صندوق دقیقاً برای مقابله با همین گونه بحرانها تأسیس شده بود، ناتوانی آن در حل این بحران باعث شد تا تغییر نقش صندوق مورد تأمل قرار گیرد. (P.89) نگاهی به گذشته نشان می‌دهد که سیاست‌های صندوق نه تنها افت این اقتصادها را تشدید کرد، بلکه حتی شاید باعث شروع بحران نیز شد. به نظر مؤلف شاید بتوان گفت که آزاد سازی سریع بازارهای مالی

به نظر نویسنده روسیه در درس اقتصاد بازار مردود شد، درسی که صندوق، خزانه داری آمریکا و بانک جهانی، آموزگاران آن بودند. به روسها گفته شده بود که آزادی تجارت برای موفقیت اقتصاد بازار امری ضروری است، با وجود این وقتی آنها می خواستند آلومینیم و اورانیوم و دیگر کالاهای اولیه خود را به آمریکا صادر کنند ملاحظه کردند که درها بسته است. حقایق تاریخی نشان می داد که آمریکا بدون آزادی تجارت به موفقیت رسیده بود و یا آن طور که خود می گفت «تجارت خوب، ولی واردات بد است.»

استیگلیتز در فصل هفتم به ارائه راهبردهای جایگزین سیاستهای صندوق می پردازد و به موفقیت های لهستان و چین اشاره می کند؛ وی می گوید لهستان با سیاست شوک درمانی شروع کرد تا تورم شدید را به سطح متعادلی برساند، البته فوراً دریافت که شوک درمانی برای پایین آوردن تورم خوب است ولی برای تغییرات اجتماعی مناسب نیست. لذا برای خصوصی سازی به تدریج گرایشی متوسل شد و همزمان به ایجاد نهادهای اساسی اقتصاد بازار، مثل بانکهایی که عملاً وام اعطا می کردند و نیز استقرار یک نظام قضایی که از اجرای قراردادهای حمایت و ورشکستگیها را به نحو منصفانه ای حل و فصل می کرد، پرداخت. لهستان به چیزهای دیگری اهمیت می داد که صندوق به آنها توجه کافی نمی کرد مثل حمایت مردمی از اصلاحات که مستلزم پایین نگاه داشتن نرخ بیکاری، اعطای مزایای بیکاری و اضافه کردن مقرریه های به دلیل تورم و ایجاد زیربنای نهادی لازم برای عملکرد یک اقتصاد بازار بود. به همین ترتیب موفقیت چین طی دهه گذشته درست در مقابل ناکامی روسیه قرار دارد. در حالی که چین در دهه ۱۹۹۰ با نرخ متوسط ۱۰٪ در سال رشد کرد، روسیه به طور متوسط، سالانه ۵/۶٪ رشد منفی داشت. اصلاحات چین از کشاورزی شروع شد و نظام تولید جمعی به «کشاورزی مسئولیت فردی» مبدل گردید که عملاً به معنی نیمه خصوصی شدن بود. (P.182) افزایش تولید نشان داد که حتی با اصلاحاتی چنین محدود اما حساب شده، تا چه میزان می توان سود برد. چین از بنگاههای خارجی برای سرمایه گذاری دعوت کرد تا در قالب مشارکت فعالیت کنند. چین همزمان دست به ایجاد زیربنای نهادی زد و یک کمیسیون اوراق بهادار و ارز ایجاد کرد، مقررات بانکی اش را تنظیم و یک برنامه شبکه تأمین اجتماعی تهیه کرد. همزمان تجدید ساختار بنگاههای قدیمی دولتی را شروع کرد و به کوچک سازی آنها پرداخت. چین هیچگاه وسیله را با هدف اشتباه نکرد و می دانست که اگر قرار است ثبات اقتصادی حفظ شود باید از بیکاری وسیع اجتناب کند و ایجاد شغل باید همگام با تجدید ساختار اقتصاد صورت گیرد. موارد چین و لهستان نشان می دهند که راهبردهای دیگری نیز غیر از سیاستهای ایدئولوژیک و متعصبانه و بازار گرایی افراطی صندوق برای انجام اصلاحات بازاری وجود دارند.

موضوع تلاشهای ناموفق صندوق در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ که پرسشهای دشواری را در مورد چگونگی نگاه صندوق به فرآیند جهانی شدن مطرح کرد در فصول هشتم و نهم مد نظر نویسنده قرار گرفته اند. صندوق معتقد است که در حال حفظ ثبات جهانی و کمک به رشد و ثبات کشورهای در حال گذار اقتصادی است. صندوق تا همین اواخر اساساً قبول نداشت که باید خود را درگیر مسئله فقر هم بکند و آن را صرفاً جزء وظایف بانک جهانی می دانست. امروزه بازارگرایان افراطی بر صندوق حاکمیت دارند. آنها معتقدند که بازارها در مجموع خوب عمل کرده و این دولتها هستند که در مجموع بد عمل می کنند. (P.196) در واقع به نظر استیگلیتز مشکل در همین جاست که یک سازمان عمومی (صندوق) برای حل و فصل نارساییهای بازار ایجاد شده ولی در حال حاضر توسط اقتصاددانانی اداره می شود که اطمینان بیش از حدی به بازارها دارند. خوش بینی بیش از حد صندوق نسبت به نیروهای بازار نه فقط به روشهای معالجه این نهاد بلکه همچنین به قوه تشخیص بیماری توسط صندوق صدمه زده است. (P.200) با توجه به ناکامیهای روز افزون صندوق و تقاضاهای فزاینده برای محدود کردن

در واقع به نظر استیگلیتز

مشکل در همین جاست که یک

سازمان عمومی (صندوق) برای

حل و فصل نارساییهای بازار ایجاد شده

ولی در حال حاضر توسط اقتصاددانانی

اداره می شود که اطمینان بیش از حدی

به بازارها دارند

استیگلیتز خاطر نشان می کند که

ما دیگر نمی توانیم جهانی شدن را

به عقب برگردانیم، جهانی شدن آمده است که بماند

مسئله این است که چه کار کنیم تا

درست کار کند و اگر قرار است درست کار کند،

باید نهادهای عمومی جهانی وجود داشته باشند

که قواعد و ضوابط کارکرد آن را تنظیم کنند

و سرمایه (مورد تاکید صندوق و خزانه داری آمریکا) به تنهایی مهم ترین عامل این بحران بود، گرچه سیاستهای خبط آمیز خود کشورهای هم در این مورد بی تأثیر نبوده است. استیگلیتز حتی با فراتر گذاشته و ادعا می کند توفیق اقتصادی کشورهای شرق آسیا اصولاً مربوط به زمانی بود که این کشورها توافق نامه واشنگتن و سیاستهای مورد نظر صندوق را اجرا نمی کردند و اصول بازار آزاد، خصوصی سازی، آزاد سازی و سرمایه گذاری خارجی را در قالبی تدریجی و گزینشی و با احتیاط کامل تعقیب می نمودند و درست آنجا که به سیاستهای صندوق و خزانه داری آمریکا تن دادند، بحران حادث شد. (PP.98-101)

آنچه طی دهه ۱۹۹۰ در روسیه روی داد، نمونه تکان دهنده تری است که منشاء نارضایتی از جهانی شدن و سازمانهای بین المللی سردمدار آن را آشکار می کند و اینکه چرا این سازمانها نیازمند تغییرند. استیگلیتز مورد روسیه را در فصول پنجم و ششم بررسی می کند. وی یاد آوری می کند که صندوق یک نهاد سیاسی است و بر همین اساس ضمانت مالی سال ۱۹۹۸ با هدف حفظ بوریس یلتسین بر مسند قدرت، دیکته شده بود. سیاستها در این زمینه ها به احکام سیاسی وزارت خزانه داری دولت کلینتون متصل بود. در شورای مشاوران اقتصادی کاخ سفید قویاً این احساس وجود داشت که آمریکا توصیه های غلط به روسیه می دهد. ولی وزارت خزانه داری و به طبع صندوق با لجاجت از تعهد خود نسبت به شوک درمانی و خصوصی سازی سریع در روسیه دفاع می کردند. آنها نگران خطر بازگشت روسیه به سوی کمونیسم بودند. لذا می خواستند روسیه سریعاً وارد نظام اقتصاد بازار شده و هر چه سریع تر از اقتصاد دولتی فاصله بگیرد. (P.141) به تدریج که پیامدهای منفی شوک درمانی روشن تر شد، عکس العمل افراد، هم در صندوق و هم در خزانه داری به صورت چشم بستن بر حقایق، انکار واقعیات، جلوگیری از هر گونه گفت و گو و ضایع کردن پول برای مقاصد غلط بروز کرد.

Democracies in Flux

EDITED BY
Robert D. Putnam

author of *Bowling Alone*

- **Democracies in Flux: The Evolution of Social Capital in Contemporary Society**
- **Edited by: Robert D. Putnam**
- **New York: Oxford University Press**
- **2002, 516 pp.**

از نظر پاتنام، «سرمایه اجتماعی» دلالت بر قابلیت جامعه برای ایجاد انواع انجمنهای داوطلبانه دارد که افراد را به همکاری با یکدیگر و در نتیجه حفظ تکثرگرایی دموکراتیک تشویق می‌کند. این کتاب وضعیت سرمایه اجتماعی را در چندین کشور بررسی می‌کند و چند پرسش مهم را مطرح می‌کند: بررسی‌هایی نظیر هر کشور چقدر از سرمایه اجتماعی بهره‌مند است؟ سرمایه اجتماعی چگونه در طول زمان تحول می‌یابد؟ سرمایه اجتماعی چگونه در میان طبقات توزیع می‌شود؟ سرمایه اجتماعی چگونه میان انجمنهای رسمی و غیررسمی شکل می‌گیرد؟ فصول کتاب در پاسخ به این پرسشها، پیمایشهای مفهومی را در دموکراسیهای نوپا و قدیم ارائه می‌کند. برای مثال، نتایج استکچرول به بررسی گذار از انجمنهای مبتنی بر عضویت به گروههای تحت رهبری اعضا در ایالات متحده می‌پردازد. مقالات ژان پیر ورمز (Jean-pierre worms) و ویکتور پروز (Victor Perez-Diaz) به ترتیب در تاریخ فرانسه و اسپانیا غور کرده‌اند. پتر هال (Peter Hall) و اواکوکس (Eva Cox) به ترتیب بر اهمیت نقش دولت در انگلستان و استرالیا تأکید می‌کنند. در حالی که تاکاشی اینوگچی (Takashi Inoguchi) اعتماد امریکایی و ژاپنی را با یکدیگر مقایسه می‌کند. پاتنام با پرداختن به وظیفه دشوار ارائه برخی نتایج از همه این داده‌ها، روندی را به سوی مشارکت اجتماعی محظوظتر و ناکرستندی فزاینده از نهادهای سیاسی تمییز می‌دهد و شواهدی ارائه می‌کند که نولت رفاه به جای تضعیف سرمایه اجتماعی، آن را تقویت کرده است. اما او معتقد است که توزیع نابرابر سرمایه اجتماعی همچنان مسئله‌ای اساسی است. به ویژه مناطقی که گروههای مبتنی بر زمانی طبقه کارگر را سازماندهی می‌کردند، از بین می‌روند.

استانی هافمن

ترجمه نرگس زحمتی

حیطه کار آن. در سال ۱۹۹۹، معاون اول صندوق، استانی فیشر گسترش وظایف صندوق را پیشنهاد داد به نحوی که صندوق نقش «آخرین مرجع وام» را ایفا کند. استیگلیتز این موضوع را تحت عنوان «بهترین دفاع، حمله است» به نقد کشیده است. با توجه به اینکه صندوق نتوانسته از اختیاراتی که به آن داده شده استفاده کند، پیشنهاد افزایش قدرت آن خیلی جسارت می‌خواست. (P.205) اگر صندوق را با این دیدگاه نگاه کنیم که ژ سیاستهایی را که به نفع طلبکاران است دنبال می‌کند، سیاستهای دیگر صندوق قابل فهم‌تر می‌شوند. این جانبداری به اتخاذ سیاستهای غلط در صندوق می‌انجامد، چیزی که از نظر مؤلفه، نیازمند اصلاحات بنیادی است.

استیگلیتز در فصل دهم استنتاج نهایی خود از جهانی شدن را ارائه می‌کند. وی معتقد است، جهانی شدن برای بسیاری از تنگدستان جهان کاری از پیش نبرده است. برای محیط زیست و ثبات اقتصاد جهان هم کارساز نبوده است. گذار از کمونیسیم به اقتصاد بازار به قدری سوء مدیریت شده که به استثنای چین و ویتنام و چندتایی از کشورهای اروپای شرقی، در مورد بقیه کشورها، درآمدها به شدت پایین آمده و فقر افزایش یافته است. از نظر بعضی، چاره کار آسان است: «جهانی شدن را رها کنید». (P.214) نگارنده یادآوری می‌کند که این کار نه ممکن است و نه مقبول. جهانی شدن منافع عظیمی به همراه داشته است و موفقیت آسیای شرقی، به خصوص به دلیل استفاده از فرصتهای تجاری و دسترسی بیشتر به بازارها و دانش فنی ناشی از جهانی شدن بوده است. جهانی شدن، بهداشت و درمان بهتر را با خود آورده و نیز جامعه مدنی جهانی، خواهان مردم سالاری بیشتر و عدالت اجتماعی گسترده‌تر است. لذا مشکل، به نفس جهانی شدن مربوط نیست و بلکه به نحوه انجام آن مربوط است. به عقیده وی بخشی از مشکل، از سازمانهای اقتصادی بین المللی و از جمله صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی ناشی می‌شود که در تنظیم قواعد و ضوابط جهانی شدن دست داشته‌اند. آنها عموماً به ترتیبی عمل کرده‌اند که به جای اینکه در خدمت جهان در حال توسعه باشند، به منافع کشورهای صنعتی پیشرفته و به ویژه منافع گروههای خاص در داخل این کشورها، خدمت کرده‌اند. ضمن اینکه اکثر اوقات در مورد جهانی شدن رویکردی ویژه، کوتاه‌اندیش، جزم‌اندیش و حتی ایدئولوژیک به نام بازار گرایی افراطی داشته‌اند. (P.216) استیگلیتز خاطر نشان می‌کند که ما دیگر نمی‌توانیم جهانی شدن را به عقب برگردانیم؛ جهانی شدن آمده است که بماند. مسئله این است که چه کار کنیم تا درست کار کند و اگر قرار است درست کار کند، باید نهادهای عمومی جهانی وجود داشته باشند که قواعد و ضوابط کارکرد آن را تنظیم کنند. این نهادها باید بر مسائلی متمرکز شوند که اقدام جمعی جهانی، برای آنها سزاوار یا ضروری است: محیط زیست، بهداشت و درمان، امحاء فقر و کمکهای بین‌المللی انسان دوستانه. اساسی‌ترین تغییری که لازم است داده شود تا جهانی شدن به شیوه‌ای عمل کند که بایسته است، تغییر در نحوه اداره این سازمانهاست. این بدان معناست که در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قدرت رأی‌گیری تغییر یابد و در همه سازمانهای اقتصادی بین‌المللی تغییراتی داده شود و مهم‌ترین راه برای اطمینان از اینکه این سازمانها به مسائل فقر، محیط زیست و مسائل وسیع‌تر سیاسی و اجتماعی توجه دارند، شفافیت (P.227) و علنی کردن کارهایشان است.

پی نوشت:

* این کتاب توسط آقای حسن گلریز، تحت عنوان «جهانی سازی و مسائل آن» به فارسی برگردانده شده؛ در عین حال نقد و بررسی حاضر بر اساس متن اصلی کتاب به زبان انگلیسی انجام شده است.

یادآوری می‌شود، ترجمه مذکور از کتاب استیگلیتز در شماره ۷۹ کتاب ماه علوم اجتماعی معرفی شده است.